

جلوه‌های بیانی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه

دکتر ابراهیم اقبال^۱

چکیده

سید رضی (۴۰۶ ق) نهج البلاغه را از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های کلام امام علی علیه السلام بیشتر با رویکردی ادبی و بلاغی گردآورد و از همین رو، «نهج البلاغه» (راه روش سخن گفتن بلیغ) نام نهاد؛ گرچه وی وجوه بلاغت آن را چندان نشان نداد ولی رویکرد و نام‌گذاری اش، درست و به جا بود. این امر زمانی روشن می‌شود که با موردپژوهی یک خطبه کوتاه و ناتمام (خطبه شقشقیه و سوم نهج البلاغه) ده‌ها جلوه و نکته بیانی بلاغی به دست آید. از دیگر سو، پندار اندک افرادی که صدور این خطبه را از امیرالمومنین علیه السلام با دیده تردید دیده‌اند، تا اندازه‌ای پاسخگو باشد.

کلید واژه‌ها: خطبه شقشقیه، علم بیان، تشبیه، استعاره، کنایه و معجاز مُرسل.

رتال جامع علوم انسانی

۱- مقدمه

سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین، ۴۰۶ ق) که با ایمانی سرشار به خداوند منان و عشقی بسیار به ائمه اطهار علیهم‌السلام و با شخصیت ادبی و بلاغی و با ذوق شعر و شاعری، نهج البلاغه را از خطبه‌ها و سخنرانی‌ها، کتاب‌ها و نامه‌ها، مواعظ و کلمات کوتاه حکمت‌آمیز امام علی علیه‌السلام گردآورد؛ گذشته از عنایتی اعتقادی و توجهی به زهد و پارسایی، رویکرد ادبی و بلاغی را بیشتر مد نظر داشت؛ درست به همین جهت آن را «نهج البلاغه» (راه و روش سخن روشن و رسا) نام نهاد؛ از آن رو که درهای بلاغت را به روی بیننده باز می‌کند و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد (رک: مقدمه سید رضی بر نهج البلاغه).

شریف رضی، به خوبی می‌دانست که چه می‌کند و مخاطبان و خوانندگان ادیب و بلیغ، به نیکی رویکرد او را دریافتند؛ ولی همین توجه، اقدام او را با اندکی نقد مواجه ساخته است. تقطیع (بُرش و گزینش) از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا جایی که در مواردی از یک خطبه و سخنرانی، عبارتی یک یا چند خطی را مطابق با ذوق و نگرش خود برمی‌گزیند و به نقل همان بخش بسنده می‌کند یا همین برگزیده‌ها را بدون نظم و ترتیبی تاریخی یا موضوعی، در یکی از سه بخش یاد شده قرار می‌دهد. از دیگر سو، جلوه‌های بلاغی آن را برای خوانندگان غیرادیب و ناآشنای با بلاغت، روشن نمی‌کند. گذشته از سید رضی؛ شارحان نهج البلاغه نیز، بسته و گریخته به جنبه‌های بلاغی روآور شده‌اند؛ حتی اندک کتاب‌هایی که با عنوان علوم بلاغت در نهج البلاغه تالیف شده، بر اساس ابواب علوم بلاغت، تنها شاهد مثال‌هایی را برای هر یک از آن‌ها آورده‌اند.

این نوشتار در صدد پرداختن به مورد آخر است و جلوه‌های بیانی بلاغی را در گزینشی کوتاه از سخنان امام علیه‌السلام و گردآمده سید رضی رحمته‌الله و تنها در خطبه ششقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) برمی‌نماید تا هم گوشه‌ای از فصاحت و بلاغت والا را در کلام جناب مولی علیه‌السلام نشان دهد و هم رائقه‌ای دل‌انگیز از مشک ناب را به مشام جان‌ها برساند و هم روح سید گردآورنده آن را شاد کند و هم دلیل نام‌گذاری به «نهج البلاغه» را برای علاقه‌مندان، بیشتر روشن سازد. توجه به این چند نکته نیز لازم می‌آید: الف- تجلی‌های بیانی بلاغی یاد

شده، جامع و کامل نیست و [به اعتبار تقسیم سه‌گانه عالمان علوم بلاغت] رویکرد علم بیان و ابواب چهارگانه آن (تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز) را مد نظر دارد؛ گرچه موارد، به اندازه‌ای هست که فرضیه مورد نظر را اثبات کند؛ ب- ترتیب موارد بر اساس تقسیم و ابواب علم بیان و سپس به اعتبار وقوع در خطبه است؛ ج- به دلیل ارتباط و همپوشانی برخی از ابواب علم بیان، اندک مواردی در دو بخش و دو باب مطرح می‌شود؛ د- مرجح خاصی در انتخاب خطبه سوم نیست و این جلوه‌ها [کمتر یا بیشتر] در هر یک از بخش‌های نهج البلاغه، قابل شناسایی و بررسی است.

۲- خطبه شقشقیه و علوم بلاغت و علم بیان

«شقشقیه» مشهورترین نام خطبه سوم نهج البلاغه، بنا به تدوین و ترتیب سید رضی است. این نام، در ارتباط با عبارت آخر خطبه است: «فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا بَنَ عَبَّاسٍ تَلْكَ شِقْشِقَةً هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» (خطبه سوم). نام دیگر «مُتَقَبَّصَةً» برگرفته از عبارت اول خطبه «لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ» است (رک: کاشانی، ۱۳۶۴، ش. ۱۳۰/۱؛ خویی، ۳۴۵/۲). موضوع خطبه، خلافت و غضب آن و خلفای سه‌گانه و نقد آنان و نحوه به حکومت رسیدن حضرت امیر ع است. مکان ایراد سخنرانی، مسجد کوفه و زمان آن، اواخر عمر شریف حضرت ع است (رک: خویی، ۱۳۸۳، ش. ۳۳/۳).

اما «علوم بلاغت» در اصطلاح و کاربرد بیشتر عالمان و تالیفات ایشان، نام و عنوانی برای سه علم معانی، بیان و بدیع؛ همراه با مقدمه‌ای در فصاحت و بلاغت است (رک: هاشمی، ۱۴۰۴، ق. ۴). به قولی دیگر، علم بلاغت تنها معانی و بیان است و بدیع، تابع آن دو علم است (رک: تفتازانی، بی تا، ۹).

«علم بیان» در اصطلاح اصول و قواعدی است که به وسیله آن‌ها، ایراد یک معنی به چند شیوه، با دلالتی واضح و کاربرد الفاظ در معانی مجازی، شناخته می‌شود؛ این علم به چهار باب تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز مُرْسَل، تقسیم شده است (رک: حسینی، ۱۴۱۳، ق. ۲۰۰-۲۰۴). بر اساس همین تقسیم، جلوه‌های بیانی خطبه، معرفی و بررسی می‌شود.

۳. جلوه‌هایی از تشبیه در خطبه شقشقیه

تشبیه [در اصطلاح] «ایجاد همانندی میان دو یا چند امر است که اشتراک آن‌ها در یک یا چند صفت مورد نظر، به وسیله اداتی مخصوص و همراه با غرض مورد نظر متکلم افاده می‌شود» (تفتازانی، بی‌تا، ۳۱۰-۳۱۱؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۴۴-۲۴۶). تشبیه، اقسام و اصطلاحاتی دارد که حسب مورد کاربرد در خطبه، ذکر و تعریف می‌شود. تشبیهات به کاررفته در خطبه، به ترتیب کاربرد به این قرار است:

۱-۳- «أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» که یک تشبیه عقلی به حسی، مرکب به مرکب؛ تمثیل، مُجَمَّل، بعید، غریب و مُؤَكَّد است. در این تشبیه، مُشَبَّه «مَحَلِّيَّ مِنْهَا» (جایگاه و منزلت من نسبت به امر خلافت)، امری معقول است نه مادی و محسوس و از سوئی یک امر نیست (تعریف، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۷۰؛ تفتازانی، بی‌تا، ۳۱۱-۳۱۲). از همین رو، عقلی و مرکب است؛ اما مُشَبَّه به «مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»، محسوس ولی همچنان مرکب است؛ «تمثیل» است از آن رو که وجه شَبَه نیز چند امر است و تشبیه تمثیل، بلیغ‌ترین و زیباترین نوع است (تعریف تمثیل، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۷۴؛ تفتازانی، بی‌تا، ۳۳۸؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۵-۲۶۷). «مَجْمَل» است؛ چون کلمه و عبارتی که به وجه شبه دلالت کند، ذکر نشده است (تفتازانی، بی‌تا، ۳۳۹؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۲). «بعید غریب» است؛ زیرا دستیابی به وجه شبه، تلاش ذهنی می‌خواهد و «قریب مبتذل» نیست که به راحتی دریافت شود (تفتازانی، بی‌تا، ۳۴۱-۳۴۲). «مؤکد» است؛ به این دلیل که ادات تشبیه (ک یا مثل) حذف شده است. تشبیه مؤکد نیز، مُوجِزتر، بلیغ‌تر و مؤثرتر است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱۵۳/۱؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۴/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۰-۱۳۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۳۷/۳).

۲-۳- «فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْتَقَّ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَفَحَّمٌ» (یار و همراه با آن حوزه خلافتی [خلیفه دوم] همچون فرد سوار بر شتری سرکش و رام نشده است که اگر افسار آن را بکشد، بینی آن پاره شود و اگر آن را رها کند در [پرتگاه] سقوط کند). تشبیه حسی به حسی، مفرد مُقَيَّد به مُرَكَّب؛ تمثیل، مُفَصَّل، بعید غریب و مُرْسَل است. در این تشبیه چون «صاحبها» (مُشَبَّه) شخص همراه و موافق با خلافت است، حسی و از آن رو که با

مضاف الیه (ها) همراه شده مفرد مقید است؛ دلیل مفصل بودن، تفصیل تشبیه با عبارتی است (إِنْ أَشَقَّ لَهَا... تَقَحُّم) که به وجه شبه رهنمون می‌کند، هرچند اگر ذکر نمی‌شد، کمتر کسی به آن و مراد حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ دست می‌یافت و «مُرْسَل» است بدان سبب که ادات تشبیه (ک) ذکر شده است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، همان جا؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۰). گرچه ابن میثم، با نگاهی دیگر استعاره بالکنایه دانسته است (رک: ۱۴۲۰ق، ۱/۲۵۵).

۳-۳- «وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الصَّبُعِ» (در حالی که مردم همانند موهای یال کفتار، از هر طرف گرد مرا فراگرفتند...) تشبیه حسی به حسی، مفرد مُطْلَق به مفرد مُقَيَّد؛ غیر تمثیل، مُجْمَل و مُرْسَل است. غیر تمثیل، به این دلیل که وجه شبه متعدد نیست؛ مجمل است چون به اعتباری، عبارتی که دلالت بوجه شبه کند، ذکر نشده است و ذکر ادات تشبیه، دلیل نامیدن به مرسل است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۴).

۳-۴- «...مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْعَنَمِ» (جمع شدن مردم دور من، هم چون گله گوسفند در آغل بود) تشبیه حسی به حسی، مرکب به مرکب؛ تمثیل، مجمل و مرسل است (رک: راوندی، ۱۳۶۴ش، ۱/۱۲۹؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۵).

۳-۵- «تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» (این سخنان به سان کیسه دهان شتر بود که از خشم صدایی داد و آرام گرفت) تشبیه حسی به حسی، مفرد به مرکب؛ تمثیل، مفصل و مؤکد است.

ملاحظه می‌شود که تشبیه‌های به کار رفته در خطبه، به لحاظ رسایی، زیبایی و بلاغی در سطح بسیار بالایی قرار دارد.

۴. استعاره

استعاره، بابتی دیگر در علم بیان است [و در اصطلاح «کاربرد لفظ است در غیر معنایی که برای آن وضع گردیده؛ به گونه‌ای که ارتباط میان آن دو (معنی) از نوع مشابهت باشد و با قرینه‌ای همراه آید که از اراده معنای حقیقی باز دارد؛ به دیگر سخن، هر استعاره‌ای به نوعی تشبیه بوده است که بیشتر مشبه و همیشه ادات تشبیه و وجه شبه آن محذوف است» (رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۳۲؛ تفتازانی، ۳۶۳؛ حسینی، ۱۴۱۳ق، ۴۶۱-۶۵۹؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۳-۳۰۴)].

این باب با تشبیه ارتباط دارد ولی از آن بلیغ‌تر و رساتر است و در خطبه کاربردی به مراتب بیشتر از آن (تشبیه) دارد. استعاره نیز اقسام و اصطلاحاتی دارد که در جای خود، تعریف می‌شود. اینک جلوه‌های استعاری در خطبه، بازشناسی و بررسی شود:

۱-۴- «تَقَمَّصَهَا» (خلافت را پوشید، بر تن خود کرد. در این مورد «پوشیدن» برای «پذیرفتن منصب خلافت» استعاره شده است یا پذیرش خلافت به پوشیدن لباس تشبیه شده است): استعاره مُصَرَّحَه [یا تصریحیه]، تحقیقیه، تبعیه است؛ استعاره «مصرحه» است از آن رو که به «مُسْتَعَارٌ مِنْهُ» (مُشَبَّهٌ بِهِ) به صورت صریح و روشن دلالت شده است (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۳۹۰-۳۹۱؛ هاشمی، ۳۰۵)؛ «تحقیقیه» به این دلیل که مستعار له (مُشَبَّهٌ) امری عقلی و غیرحسی و غیروهمی است (تعریف، رک: هاشمی، ۳۰۸) و «تبعیه» است زیرا لفظ مستعار (تقمص) فعل است (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۳۷۲؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۱۰؛ رک: ابن میثم ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۵).

۲-۴- «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» (سیل از من سرازیر می‌شود). در این جمله، نوع استعاره مَكْنِيَّة (بالکنایه) تَخْيِيلِيَّة است؛ «مکنیه» است چون به «مستعار منه» (مشبه به) به صورت کنایه‌ای و غیرصریح رهنمون شده است (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۳۸۱-۳۸۶؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۵-۳۰۷)، «کوه و مکان بلند و منشأ آب» برای «جایگاه والای ایمانی، معرفتی و علمی و دیگر فضائل» استعاره شده است ولی به طور صریح به آن دلالت نشد بلکه با ذکر نشانه‌هایی و به صورت کنایه‌ای به آن اشاره گردید یا جایگاه بالای ایمانی و علمی و فضائلی به کوه و کوهستان بلند تشبیه شد ولی «مشبه به»، تصریح نگردید بلکه یکی از نشانه‌ها و سرازیر شدن سیل از آن، ذکر شد. و «تخیلیه» است از این رو که اثبات سرازیر شدن سیل از یک شخص، امری خیالی است و هر استعاره مکنیه با یک تخیل نیز همراه است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۱/۲۵۵؛ خوبی، ۱۳۸۳ش، ۳/۴۲). کاشانی با چشم تشبیه به جمله نگریسته است (رک: ۱۳۶۴ش، ۱/۱۳۱).

۳-۴- «السَّيْلُ» (استعاره سیل برای علم و معرفت و فضیلت بسیار یا تشبیه دانش و شناخت و خوبی به آب زیاد و سیلاب) استعاره مُصَرَّحَه، تحقیقیه و اصلیه است؛ دلالت صریح به مستعار منه (سیل) دلیل مصرحه بودن و عقلی بودن مستعار له (علم و معرفت

و فضیلت) سبب تحقیقیه نامیدن و اسم جامد بودن مستعار (لفظ مورد استعاره: السیل) علت تبعیه خواندن است (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۳۷۱).

۴-۴- «لَا يَرْفَى إِلَى الطَّيْرِ» (پرنده به نزد من بالا نیاید و اوج نگیرد): این سخن نیز استعاره مکنیه تخیلیه است؛ «مکنیه» است چون که به «مستعار منه» به صورت کنایه و غیر صریح اشاره شده [«مستعار منه» جایگاه و منزلت بس بالا و والا در آسمان است ولی صریح نیست بلکه با ذکر نشانه‌ای که پرنده در پروازش نمی‌تواند به جایگاه من صعود کند، غیروشن به آن اشاره گردید] و «تخیلیه» است چون [اثبات این که شخصی در مکان بالایی از آسمان باشد، خیال و وهم است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱)].

۴-۵- «الطَّيْرِ»: استعاره مصرحه، تحقیقیه، اصلیه است؛ «تصریحیه» است زیرا لفظ مستعار با تصریح بر «مستعار منه» دلالت دارد [دلالت لفظ «الطیر» بر پرنده و استعاره شدن برای فکر و اندیشه بلند]؛ «تحقیقیه» است از آن رو که «مستعار له» (فکر و اندیشه) امری عقلی است و «اصلیه» است بدین سبب که لفظ مستعار (الطیر) اسمی جامد است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۹).

۴-۶- «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا» (ردایی غیر خلافت بر خود افکندم) استعاره مکنیه تخیلیه است. ردای غیر خلافت برتن کردن، به صورت کنایه‌ای بر جامه خلافت نپوشیدن، دلالت دارد و «جامه خلافت نپوشیدن» برای خلیف نگردیدن استعاره شد و اثبات لباس برای خلافت، تخیل است.

۴-۷- «ثُوبًا»: استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه است. «رداء و لباس» برای «منصب خلافت» که امری عقلی است، استعاره گردید و لفظ مستعار (ثوب) اسم جامد است.

۴-۸- «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» (از خلافت، پهلو کنار کشیدم). این سخن نیز، استعاره مکنیه تخیلیه دیگر است. [پهلو کنار کشیدن] غیر صریح، بر «زیربار نرفتن» دلالت دارد و برای کناره‌گیری از خلافت استعاره گردید [و اثبات کمرو پهلو، برای خلافت، تخیل است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱)].

۴-۹- «بَيِّدَ جَدَاءً» (در جمله «أَنْ أَصُولَ بَيِّدَ جَدَاءً»: با دستی بریده، حمله کنم) استعاره

مصرحه حَسْبِيَّهْ أصلیه است [و دست بریده (یا شکسته) برای شخص بی یار و تنها، صریحا استعاره شد و از آن رو که «مستعار له» (شخص تنها) محسوس است، «حسیه» گردید (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱؛ خوبی، ۱۳۸۳ش، ۴۴/۳).

۴-۱۰- «طَخِيَّةٌ عَمِيَاءُ» (در جمله «أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةِ عَمِيَاءُ»: یا بر تاریکی کور و بسیار، شکیبایی ورزم): استعاره، تصریحیه تحقیقیه أصلیه است [«تاریکی ناپیدا» برای «پوشیده بودن واقعیت و حقانیت» استعاره گردید] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱).

۴-۱۱- «فِي الْعَيْنِ قَذِيٌّ» (خار و خاشاکی در چشم بود): استعاره مکنیه تخیلیه است [«خار در چشم» نشانه‌ای از شخص بی قرار و نا آرام است که به صورت کنایی به آن اشاره شد یا از منظر تشبیه، حضرت ﷺ خود را به یک شخص مضطرب و برآشفته، تشبیه می‌کند ولی به «مشبه به» تصریح نمی‌کند بلکه به صورت کنایه‌ای و با ذکر نشانه‌ای رهنمون می‌کند. دلیل تخیلیه بودن، اثبات وقوع خار در چشم است، که امری وهمی است].

۴-۱۲- «فِي الْحَلْقِ شَجَاٌ» (استخوانی در گلو بود): استعاره مکنیه تخیلیه است [همانند مورد قبل و ذکر نشانه‌ای دیگر برای شخص آشفته و نگران].

۴-۱۳- «تُرَائِي» (آزی ترائی نه‌بأ: میراثم را در حال غارت شدن می‌بینم): استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه است [«ارث و میراث» برای «حق خلافت» استعاره شد؛ غیر مادی بودن مستعار له (حق خلافت) دلیل تحقیقیه بودن و جامد بودن «تراث» سبب اصلیه بودن است]؛ گرچه ابن ابی الحدید، با دید کنایه، نگریسته است (رک: ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱/۱۵۳).

۴-۱۴- «شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا* وَ يَوْمَ حَيَّانِ أَخِي جَابِرٍ» (سروده آعشی از شاعران مشهور عرب؛ چه فاصله است میان این روز من که روی شتر، رنج و سختی سفر را تحمل می‌کنم و روزی که همدم و ندیم حیان برادر جابر هستم و در ناز و نعمت و خوشگذرانی هستم): استعاره تمثیلیه است [یک بیت یا یک جمله با وجود جامع مرکب، در قالب ضرب المثل، استفاده شود؛ «یوم حیان» برای روزگار خود با حضرت رسول خدا ﷺ و برخورداری‌ها در آن دوره و «یوم کُور» برای سختی‌ها و بردباری‌ها، پس از رحلت آن حضرت ﷺ]

استعاره گردید (رک: کاشانی، ۱۳۵/۱؛ خویی، ۵۷/۳) یا مقایسه زمان حکومت خود باشد و عهدشکنی‌ها، حيله‌گری‌ها و دشواری‌های آن، با زمان و نحوه خلیفه شدن عمَر که با آرامش، خلافت برایش فراهم گردید (رک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱/۱۶۸؛ رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۷/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱/۱۳۴-۱۳۵).

۴-۱۵- «تَشَطَّرَا صَرْعِيهَا» (آن دو خلیفه به خوبی و به طور برابر، از پستان شتر خلافت، دوشیدند): استعاره تصریحیه تحقیقیه تبعیه است [شیردوشیدن از نصف پستان شتر (هر نفر از دو نوک پستان شتر از چهار نوک آن) برای بهره‌برداری و برخورداری برابر دو خلیفه اول و دوم از منصب خلافت، استعاره گردید؛ دلیل تبعیه بودن، فعل بودن لفظ مستعار است] (و رک: راوندی، ۱۲۵/۱؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۷/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱/۱۳۵).

۴-۱۶- «يَغْلُظُ كَلْمُهَا» (زخم‌های آن حوزه خلافتی، سخت و عمیق بود): استعاره مصرحه تحقیقیه تبعیه است [زخم‌های عمیق، برای سختی‌ها و آزار و اذیت‌های زیاد مردم، استعاره شد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۸/۱). گرچه حبیب‌الله خویی، کنایه آورده‌اند (رک: ۱۳۸۳ش، ۳/۵۸).

۴-۱۷- «تَلَوُّنٌ» (رنگارنگ شدن، رنگ‌پذیری): استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه است (رنگ‌پذیری برای نفاق و چندرویی استعاره گردید).

۴-۱۸- «أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفَوَا» (در سطح پایین پرواز کردم هرگاه آنان پایین پرواز کردند): استعاره مصرحه تحقیقیه تبعیه است [پرواز کردن پرنده در سطحی پایین، برای کوتاه آمدن در جلسه شورای خلافتی عمر استعاره شد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۲/۱).

۴-۱۹- «طَرْتُ إِذْ طَارُوا» (در سطح بالا پرواز کردم هر وقت که آنان در بالا پرواز کردند): مثل مورد قبل [پرواز پرنده در اوج، برای برخورد از موضع بالا توسط حضرت امیر عليه السلام، در صورت زیاده‌خواهی و بلندپروازی دیگر اعضای شوری استعاره شد].

۴-۲۰- «بَيْنَ نَيْلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ» (خلیفه سوم، میان سرگین کردن و آخور درآمد و شد بود) استعاره مکنیه تخیلیه است [«حیوان» برای عثمان، غیرصریح استعاره شد و دو نشانه آن ذکر گردید و اثبات این که مستعارله، سرگین کند یا علوفه بخورد، تخیل است].

۴-۲۱- «مُعْتَلِفِهِ»: استعاره مصرحه حسیه تبعیه است [مکان علوفه و آذوقه حیوان برای

آشپزخانه و مکان غذاخوری استعاره شده است و «مطعم» محسوس است و «معتلف» مشتق است پس اسلوب در حسیه تبعیه قرار می‌گیرد.

۴-۲۲ تا ۲۵- «يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ» (برادران عثمان، هم چون شتری که علف بهاری را می‌خورد، اموال خداوند را خوردند) در این جمله چهار استعاره مصرحه است: «يخضمون»: مصرحه تحقیقیه تبعیه [استعاره خوردن برای اختلاس و بهره‌برداری نابجا]؛ «مال الله»: مصرحه حسیه اصلیه [استعاره مال خداوند برای بیت المال و اموال مسلمانان]؛ «خضم الإبل»: مصرحه تحقیقیه اصلیه [خوردن شتر برای غارت زیاد و گوارا و «نبته الربيع»: مصرحه حسیه اصلیه [علف بهاری برای اموال بادآورده و راحت به دست آمده] استعاره گردید. گرچه حبیب الله خویی، جمله را کنایه دانسته‌اند (رک: ۱۳۸۳ ش، ۹۷/۳).

۴-۲۶- «كَبَّتْ» (سکندری و سُرداد): استعاره تصریحیه حسیه تبعیه [سُردادن حیوان، برای بر زمین زدن و کشتن انسان، استعاره شد].

۴-۲۷ و ۲۸- «لَأَلْقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (افسار خلافت را بر گردن و کوهانش می‌افکندم): دو استعاره: نخست استعاره تمثیلیه [جمله برای رها کردن خلافت استعاره گردید] و دیگر «حبلها علی غاربها» که استعاره مکنیه تخیلیه است [شتر برای خلافت استعاره شد ولی تنها دو نشانه آن، افسار و کوهان ذکر گردید و اثبات افسار و کوهان برای خلافت، تخییل است] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۸/۱).

۴-۲۹- «لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَاهَا» (آخرین جام آن را با اولین جامش می‌نوشاندم): استعاره تمثیلیه [دوباره جمله‌ای دیگر در قالب ضرب المثل و برای پایان دادن زود هنگام به یک کار استعاره گردید] (رک: ابن میثم، همانجا).

به روشنی، فهمیده می‌شود که این اندازه از انواع استعاره بس زیبا و بسیار بلیغ، در یک خطبه ناتمام نشانه‌ای استوار از بلیغ بودن گوینده و متکلم و ستیغ بلاغت سخن و کلام است. این جلوه‌های استعاری، به درستی کمتر می‌تواند در سخنی گرد آید.

۵- کنایه

کنایه، باب سوم در علم بیان [و اصطلاحاً کاربرد لفظ است در غیر معنای موضوع له

با جواز اراده معنای حقیقی، به دلیل وجود نداشتن قرینه لفظی از اراده کردن آن (معنای حقیقی) بدون علاقه و ارتباط مشابهت در دو معنای حقیقی و مجازی، برخلاف استعاره است (رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۰۷؛ هاشمی، ۱۴۰۴، ق، ۳۴۶-۳۴۷). کنایه از سه باب دیگر علم بیان، بلاغت بیشتری دارد؛ نیز از تصریح، بلیغ‌تر است. این باب عمدتاً دو تقسیم دارد: اقسام سه‌گانه کنایه از صفت، کنایه از موصوف و کنایه از نسبت که این قسم بندی براساس «مُکَنِّی عنَه» (معنای مورد کنایه) و تقسیم چهارگانه، براساس لوازم و سیاق، به تعریض، تلویح، رمز و اشاره یا ایماء [هریک در جای خود تعریف می‌شود. اینک تجلی‌های کنایه در این خطبه مولی علی ع است:

۱-۵- «فُلَانٌ» [و به نقل و روایت دیگر «ابنُ اَبی فُحَافَةَ، اما در تعبیر «فلان»]: کنایه از

«ابوبکر» و کنایه از موصوف و ایماء یا اشاره است [«کنایه از موصوف» است، چون مکنی عنَه یا معنای مورد کنایه، شخص است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، همان‌جا؛ هاشمی، ۱۴۰۴، ق، ۳۴۸)؛ «ایماء» است زیرا وسائط میان دو معنی، اندک و ارتباط آن دو، روشن است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴، ق، ۳۵۱). هرچند ابن میثم آن را استعاره بالکنایه دانسته است (رک: ۲۵۴/۱). کاربرد کنایه در این مورد یا مواردی مشابه، در این خطبه می‌تواند دلائلی داشته باشد: بنا به مصالحی، بهتر است تصریح به نام نشود؛ چنین وانمود شود که درخور آن نیستند که نام‌شان به زبان آید؛ از آن، به اندازه‌ای نفرت هست که نمی‌خواهد اسمش را به زبان آورد.

۲-۵- «يُنَحِّدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»: کنایه از کوه بلند و کوهستان و نوع آن موصوف و رمز است

[این مورد به اعتباری دیگر، استعاره مکنیه نیز به شمار آمد؛ زیرا هر استعاره مکنیه، با کنایه نیز آمیخته است. کنایه از موصوف است؛ از آن رو که با ذکر صفت و نشانه، موصوف (کوه) مکنی عنَه است و رمز است؛ زیرا ارتباط دو معنای حقیقی و مجازی، چندان روشن نیست ولی اگر مراد این باشد که خلیفه اول، این صفت را ندارد، «تعریض» خواهد بود (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴، ق، ۳۵۰).

۳-۵- «لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»: کنایه از جایگاه و منزلت بالا و نوع آن همانند مورد پیش

است.

۴-۵- «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا»: کنایه از نسبت (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۴۸) و جمله «غیر از منصب خلافت برگزیدم» و «اشاره» است (تعریف، رک: تفتازانی، همان جا). زیرا ارتباط معنای حقیقی و کنایی، روشن است.

۵-۵- «و طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا»: کنایه از نسبت و تلویح است [این جمله، برای نسبت «از خلافت کناره‌گیری کردم» کنایه شد و چون بین معنای حقیقی و کنایی واسطه وجود دارد، «تلویح» است].

۶-۵- «أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً»: کنایه از نسبت و تلویح (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، همان جا؛ هاشمی، ۳۵۰). است [عبارت برای جمله «بی یار و یاور، حمله کنم» کنایه گردید] (رک: راوندی، ۱۳۶۴ش، ۱۲۱/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۰/۱).

۷-۵- «أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ»: کنایه از نسبت و ایماء یا اشاره است [جمله برای «پنهان بودن حقانیت و واقعیت را تحمل کنم» کنایه گردید] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۲/۱).

۸-۵- «حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ»: کنایه از صفت و اشاره است [«تا پروردگارش را ببیند» کنایه برای وصف «مُردن و وفات یافتن» است].

۹-۵ و ۱۰- «و فِي الْعَيْنِ قَدَيٌّ» و «فِي الْحَلْقِ شَجًّا»: کنایه از صفت و اشاره است [دلالت به صفت ناآرامی و بی‌قراری با ذکر دو نشانه آن؛ نیز استعاره مکنیه آمیخته با کنایه] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۲/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۴۵/۳).

۱۱-۵ و ۱۲- «مَضَى الْأَوَّلَ لِسَبِيلِهِ»: جمله، کنایه از نسبت و ایماء [«به راهش رفت» کنایه برای «وفات یافت، مُرد»] و «الأول»: کنایه از موصوف و اشاره است.

۱۳-۵- «إِلَى فُلَانٍ» یا «ابنِ الْخَطَّابِ»: هریک از دو روایت، کنایه از موصوف و ایماء است.

۱۴-۵- «لِآخَرَ»: کنایه از موصوف و ایماء است [در جمله «إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ»، «آخِر» برای «خلیفه دوم» کنایه شد].

۱۵-۵- «مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ»: کنایه از موصوف و ایماء است [کنایه از خلیفه اول (رک: ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱۸۴/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۷۴/۳) یا از سعد بن ابی وقاص (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۰/۱؛ یکی از اعضاء شورای خلافتی عَمَر)].

۵-۱۶- «صَعَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِصَغِيهِ» (یکی از افراد شوری به دلیل کینه از من برگشت):
کنایه از موصوف و رمز است [کنایه از طلحه و به گفته قطب راوندی، مراد سعد بن ابی
وقاص است].

۵-۱۷- «مَالُ الْآخِرِ لِصِبرِهِ»: (دیگری به خاطر دامادی و خویشاوندی با عثمان از من روی
گرداند): کنایه از موصوف و ایماست [مراد عبدالرحمن بن عوف است که شوهر خواهر
ناتنی عثمان بود].

۵-۱۸- «مَعَ هِنٍ وَهِنٍ»: کنایه از موصوف و اشاره (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۵۰) است
[کنایه از طلحه و زبیر است یا کنایه از امور زشت و ناروا (رک: خوبی، ۱۳۸۳ش، ۱۷۵/۳)].

۵-۱۹- «ثَالِثُ الْقَوْمِ»: کنایه از موصوف و اشاره است.

۵-۲۰- «نَافِجًا حِضْنِيهِ» (با پهلوهای برآمده): کنایه از صفت و تلویح است [کنایه از
پُرخوری بسیار یا تکبر]. هر چند ابن میثم، عبارت را استعاره مکنیه آورده است (رک: ۱۴۲۰ق،
۲۶۲/۱).

۵-۲۱- «بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ»: کنایه از موصوف و ایماست [با ذکر صفت، موصوف و
حیوان، کنایه گردید؛ گرچه استعاره مکنیه نیز بود] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۱/۱).

۵-۲۲- «إِلَى انْتَكْتَّ عَلَيْهِ فِتْلُهُ»: کنایه از نسبت و رمزی ایماست (رک: خوبی،
۱۳۸۳ش، ۱۰۰/۳) هر چند به اعتباری، استعاره مکنیه نیز می‌تواند به حساب آید (ورک: ابن
میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۳/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۲/۱).

۵-۲۳ و ۲۴- «كِبَّةٌ» و «سَغْبٌ» در جمله «أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبٍ مَظْلُومٍ»
کنایه از صفت [شدت و تسلط ظالم و ضعف و خواری مظلوم] است (ورک: ابن میثم،
۱۴۲۰ق، ۲۶۸/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۶/۱؛ خوبی، ۱۳۸۳ش، ۱۱۱/۳).

۵-۲۲- «حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»: کنایه از موصوف (شتر) و اشاره؛ با این وجود استعاره
مکنیه هم هست].

گرچه از این میان، بیشتر کنایه از موصوف بود ولی تفاوتی ندارد و کاربرد این تعداد کنایه
نیز، بس بر بلاغت خطبه افزوده است.

۶. مجاز مُرسَل

مَجَاز، باب پایانی علم بیان [در اصطلاح، استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له، با علاقه و ارتباطی غیر از مشابهت و همراه با قرینه‌ای مانع از اراده معنای اصلی است (تعریف: رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۲۵۰؛ تفتازانی، بی تا، ۳۵۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۹۰-۲۹۱)]. غالباً [و در موارد زیر] مراد از آن «مجاز مُرسَل» است و تقسیم به مفرد و مرکب و تقسیم مفرد به لفظی و عقلی و تعیین نوع علاقه، مطالب مورد توجه در این باب هستند (تعریف، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، همان جا). اکنون نمونه‌هایی از مجاز در خطبه، بررسی می‌شود:

۱-۶- «وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا»: مجاز مرکب [این نوع مجاز، در صورتی است که جمله‌ای انشائی (امر، نهی، استفهام، ندا، تعجب، قسم، دعا و... در معنای یک جمله خبری باشد یا برعکس (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۹۱)؛ در این مورد جمله انشائی قسم، در معنای جمله خبری با تاکید به کاررفته است].

۲-۶- «كَشْحًا»: مجاز مفرد لفظی؛ با علاقه جزئیت [تک واژه‌ای که در معنای مجازی به کاررفته است (تعریف، رک: تفتازانی، بی تا، ۳۵۵؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۹۲-۳۹۳)] و جزء (پهلوی کمر) ذکر شد ولی کَلَّ (همه بدن) اراده گردید.

۳-۶- «بِئِدٍ»: مجاز مفرد لفظی [همانند مورد قبل].

۴-۶- «فِيَا عَجَبًا»: مجاز مرکب [اسلوب و جمله انشائی ندا در معنای خبر].

۵-۶- «كَلْمُهَا»: مجاز مفرد لفظی؛ با علاقه مسببیت [زخم ذکر شد ولی سبب آن (آزار و شکنجه) اراده گردید].

۶-۶- «تَلَوْنُ»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه مسببیت [رنگارنگ بودن، مُسَبَّب نفاق و چندرویی است].

۷-۶- «فِيَا لِلَّهِ لِلشُّورَى»: مجاز مرکب [جمله انشائی استغاثه و تعجب در معنای خبر].

۸-۶- «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَمَعَ الْأَوَّلُ مِنْهُمْ»: مجاز مرکب [جمله انشائی استفهامی در معنای خبر است].

۹-۶- «نَثِيلِهِ»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه حالیه [لفظ حال (حلول کننده؛ سرگین) ذکر گردید ولی مکان (بیت الخلاء) اراده شد].

۱۰-۶- «مُعْتَلَفٍ»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه محلیه [لفظ محلّ (مکان علوفه) آمد و حالّ (علوفه و طعام) منظور شد.

۱۱-۱۲- «كَبِتَ بِهِ بِطَنَّتُهُ» (او را شکم پرستیش هلاک کرد): در فعل «كَبِتَ» مجاز مفرد عقلی [إسناد فعل به غیر فاعل حقیقی و حرص و فزون طلبی، چه بسا فاعل حقیقی باشد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۴)؛ در «بطنته»: مجاز مفرد لفظی و علاقه مُسببیت [شکم بزرگ، مسبب پُر خوری است] ابن میثم، جمله «أجهز عليه عمله» را از همین نوع دانسته است (رک: ۱۴۲۰ق، ۱/۲۶۴).

۱۳-۱۴- «وَاللّٰهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا»؛ «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ»: هر دو مجاز مرکب [دو جمله انشائی قسم در معنای خبر و تاکید، به کار رفته‌اند].

نتایج

- کلام مولی علی علیه السلام در این خطبه و همه نهج البلاغه، در اوج بلاغت است و جلوه‌های بلاغی آن، بسیار و بس زیبا است و در هر شخصی، به نوعی، می‌تواند تاثیر بگذارد و شیوه‌های کلام بلیغ را نیز بیاموزد؛ از همین رو نام‌گذاری مُدوّن و جامع آن، سید رضی رحمته الله علیه به «نهج البلاغه» درست و به جا بوده است.

- خطبه شقشقیه از امام علی علیه السلام صادر گردیده و شبهه و تردیدی به این امر راه ندارد؛ وجود این اندازه نکته بلاغی [آن هم فقط به اعتبار یک علم (علم بیان)] در یک خطبه ناتمام، در کلام شخصی دیگر، چندان ممکن نیست و کمتر به دست رسیده است.

- شارحان نهج البلاغه (حتی با رویکرد ادبی هم چون ابن آبی الحدید و ابن میثم بحرانی) به همه نکته‌های بلاغی خطبه سوم توجه نداشته‌اند و موارد یاد شده، کمتر از یاد نشده است.

کتاب نامه

قرآن مجید.

نهج البلاغه، تدوین سید رضی؛ ترجمه و توضیح دکتر منصور پهلوان؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۰ ش.
ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ ق؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن میثم، میثم بن علی بحرانی؛ ۱۴۲۰ م؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت، دار الثقلین.
تفتازانی، سعد الدین مسعود؛ بی تا؛ المَطْوَل فی شرح تلخیص المفتاح؛ به اهتمام سعید عرفانیان؛ دارالهجره.
همو، ۱۴۱۱ ق، ۱۳۷۰ ش، مختصر المعانی؛ قم دارالفکر.

جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن؛ ۱۴۲۲ ق؛ أسرار البلاغة فی علم البیان؛ بیروت، دارالکتب العلمیه.
حسینی، سید جعفر؛ ۱۴۱۳ ق؛ أسالیب البیان فی القرآن، تهران، وزارت ارشاد اسلامی
خویی، حبیب الله بن محمد هاشمی؛ ۱۳۸۳ ش؛ البراعة فی شرح نهج البلاغه؛ تهران، مکتبه الإسلامیه).
راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله؛ ۱۳۶۴ ش؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه؛ به اهتمام عبد اللطیف کوهکمری؛ قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.

کاشانی، مولی فتح الله؛ ۱۳۶۴ ش؛ تنبیه الغافلین و تذکره العارفين؛ به اهتمام منصور پهلوان؛ تهران، میقات.
هاشمی، سید احمد، ۱۴۰۴ ق؛ جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی.